

الی آخر الابیات که در تذکره‌ها مسطور است و تا آنجا که راقم
سطور اطلاع دارد اولین کسی که این فقره را ذکر نموده نورالدین
محمد عوفی است در تذکره لباب الالباب

علاوه بر آنکه آثار وضع و تجدید بروجنات این اشعار لایح‌تر از
آنست که هیچکس را که بهره از ذوق سلیم ادبی باشد در آنشکی عارض
تواند شد قرینه خارجی بر اینکه آن متجدد است آنست که ایرانیان در
قدیم، اگر هم خود شعری داشته‌اند بلاشک تابع عروض عرب نبوده
است و فقط بعد از وضع عروض عرب بتوسط خلیل بن احمد فراهیدی
و انتشار این علم در ایران، کم کم ایرانیان از روی عروض عرب بنای
گفتن شعر فارسی گذاردند و چنانکه در کتب عروض مفصلاً مسطور
است پس از آنکه ابتدا تقریباً عین اوزان عرب را تقلید کردند چون
بعدها بامتحان دیدند که اوزان عرب کماهی علیه مطبوع طابع ایرانیان
نیست بنای تصرفات در آن گذاردند، مثلاً بعضی از بحور عرب را از
قبیل طویل و مدید و غیره که بهیچوجه و باهیچ زحاف^۲ مقبول طابع
موزون ایرانیان نمی‌افتاد بکلی کنار گذاشتند و از مابقی بحور مناسب
طابع فارسی زبانان بواسطه زحافات مخصوصه، اوزان مخصوصه مشتق
نمودند که در عین اینکه اصلاً از بحور عرب است ولی با این زحافات،
وزن مخصوص ایرانیان گردید، چه عرب در اغلب آنها اصلاً شعر نگفته

۱- طبع ادوارد برون ج ۱ ص ۲۱.

۲- زحاف در اصطلاح عروضیان تغییراتی است که بر ارکان اصلی عارض
میشود چنانکه مستغفلن مثلاً بواسطه زحاف مستغفلن یا مفاعلن میشود.

قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام

برلین ۹ ربیع الثانی ۱۳۳۷

بر اهل فضل پوشیده نیست که در کتب ادبیه فارسی و تذکره‌های
شعرا، قدیمترین شعر فارسی را اغلب به عباس (یا ابوالعباس) مروزی
نسبت میدهند که بزعم ایشان در سنه ۱۹۳ هجری^۱ در شهر مرو قصیده‌ای
در مدح مأمون گفته بوده که مطلعش اینست:
ای رسانیده بدولت فرق خود تا فرقدین
گسترانیده بچود و فضل در عالم یدین

۱- صاحب مجمع الفصحا ج ۱ ص ۶۴ در سنه ۱۷۰ مینویسد و آن سهو
واضح است چه فقط در سنه ۱۸۳ هرون الرشید خراسان و قسمت شرقی
مملکت خود را بمأمون وا گذاشت و مأمون خود فقط در سنه ۱۹۳ یعنی
همانسال وفات هرون بمرو رفت نه قبل از آن.

است، مثلاً بحر هزج و رمل را که در عرب اصلاً مسدس است در فارسی مثنی کرند با آنکه در مسدس آن زحافات^۱ داخل کردند که از آن استکراه بر طبع و استئقال بر سماع بیرون آمد (چنانکه در مسدس سالم هزج و رمل در فارسی شعر نگفته‌اند ولی مزاحفات آن دو بحر معروفترین اوزان فارسی است از قبیل خسرو شیرین و لیلی و همچون نظامی و مثنوی مولوی).

پس از این مقدمه گوئیم که قصیده منسوبه به عباس مروزی از بحر رمل مثنی مقصور (ومحذوف) است و بتقریب مذکور لابد باید مدتی مدید بعد از انتشار عروض خلیل بن احمد، اولاً اصل عروض عرب و بعدها رمل مثنی در ایران بعرضه ظهور آمده باشد، و خلیل بن احمد در سنه ۱۷۵ وفات نموده و نهایت استبعاد دارد که در سنه ۱۹۳ یعنی فقط ۱۸ سال بعد از وفات خلیل، قواعد عروض او بدرجه‌ای در اکناف ایران شایع شده باشد و تقلید ایرانیان از اوزان عرب و تصرفات ایشان در آن و مشتق نمودن اوزان مخصوصه بایرانیان از آنها، همه این امور که عاده يك سیر طبیعی و مدتی کمابیش طویل لازم دارد بسرعتی پیش رفته باشد که در خراسان دور از مراکز علوم عرب، يك شاعر ایرانی، يك قصیده بلند بالائی در بحر رمل مثنی مقصور برون فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن بسازد.

وانگهی چنانکه گفتیم اولین کسیکه این قصیده را ذکر نموده تا آنجا که ما اطلاع داریم عوفی است در لباب الالباب، و لباب الالباب در حدود ۶۱۷ تألیف شده است یعنی بیش از ۴۰۰ سال بعد از عصر مأمون، و از متقدمین و معاصرین عوفی مثل رشیدالدین و طواط صاحب

حدایق السحر و نظامی عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله و شمس قیس صاحب معاییر اشعار العجم کسی را سراغ نداریم که متعرض ذکر این فقره شده باشد و این بُعد عهد و سکوت سایرین از ذکر این حکایت عجیب که قطعاً اگر راست بود دواعی بر نقل آن توفیر داشت از اعتماد بقول عوفی بکلی می‌کاهد و نیز وفور کلمات عربی در این قصیده با وجود آنکه در آنوقتها، یعنی دو بیست سال قبل از فردوسی هنوز زبان عربی اینقدر تاراج بر زبان فارسی نکرده بوده و عناصر عربی در عبارات فارسی لابد بغایت اندک بوده است خود قرینه دیگری است که این قصیده مصنوعه جدید است و مدتی طویل بعد از عصر مأمون ساخته شده است، و عجیب است که بعضی از مستشرقین معروف اروپا از قبیل مأسوف علیه ایته آلمانی در کتاب «اساس فقه اللغة ایرانی» ج ۲ ص ۲۱۸^۱ و مأسوف علیه پاول هورن آلمانی در همان کتاب ج ۱ قسمت ۲ ص ۲۱^۲ هر دو این فقره عباس مروزی را ذکر کرده‌اند و هیچکدام متعرض رد و زیبف آن نگردیده‌اند سهل است که پاول هورن آنرا تقویت مینماید و میگوید بعضی این حکایت را «بدون اینکه لازم باشد» مجعول دانسته‌اند و فاضل معاصر ادوارد برون انگلیسی در «تاریخ ادبیات ایران» ج ۱ ص ۱۳، ۴۵۲، ۳۴۰ با آن ذوق سلیم که معهود از اوست در اصل داشتن این افسانه خنسک شك نموده آنرا ترمیض مینماید^۳ و همچنین بیبرستن

- 1- Ethe, Grundriss der Iranischen Philologie, Band H. P. 218
- 2- Paul Horn, ibid. Band 1. Abteil. 2. p. I.
- 3- Edward G. Browne, Literary History of Persia, vol. 1 pp. 13, 340, 452,

کازیمیرسکی^۱ در شرح دیوان منوچهری بنقل ادوارد برون ازو و بعضی دیگر قدیمترین شعر فارسی را با ابوحنص حکیم بن احوص سغدی سمرقندی نسبت میدهند که این بیت را گفته بوده:

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا
یار ندارد بی یار چگونه رودا^۲

و ابوحنص سغدی بتصریح شمس الدین محمد بن قیس الرازی در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم (ص ۱۷۱) نقلاً از فارابی در حدود سنه سیصد هجری^۳ میزیسته است و اگر این تاریخ صحیح باشد چگونه میتواند این قدیمترین شعر فارسی باشد چه خود رودکی (متوفی سنه ۳۲۹) در همان وقتها میزیسته و قبل از رودکی شعرای بسیار بوده اند و قطعاً حنظله بادغیسی که بتصریح نظامی عروضی در چهارمقاله، احمد بن عبدالله خجستانی از مطالعه دیوان او از خربندگی بسطنت خراسان رسید قبل از ابوحنص بوده است چه خجستانی مذکور بعد از مدتی حکمرانی در خراسان در سنه ۲۶۸ کشته شد، و اغلب شعرای طاهریه و صفاریه قبل از ابوحنص بوده اند پس این سخن بکافی نامعقول و واهی است.

و بعضی اقوال دیگر نیز در این خصوص در تذکره‌ها مسطور

1- Biberstein Kazimirski

۲- المعجم فی معاییر اشعار العجم طبع اوقاف گیب ص ۱۷۱ بانسخه بدل «چون ندارد یار» بجای «یار ندارد».

۳- مجمع الفصحا ج ۱ ص ۶۱ گوید در مایه اولی بوده است و معلوم نیست این حرف روی چه مأخذی است.

است که از غایت بی اساسی قابل ذکر نیست، هر که خواهد بداند مواضع رجوع نماید.

در هر صورت این مسئله که قدیمترین شعر فارسی بعد از اسلام در چه تاریخ شروع شده تا کنون جواب شافی مقنعی نیافته است، و ما اتفاقاً در کتب مصنفین قدیم عرب از قبیل جاحظ (متوفی سنه ۲۵۵) و ابن قتیبه (متوفی سنه ۲۷۰) و طبری صاحب تاریخ کبیر (متوفی سنه ۳۱۰) و ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی (متوفی سنه ۳۵۶) دو فقره شعر فارسی پیدا کرده ایم که یکی در حدود سنه ۶۰ هجری یعنی مقارن سال شهادت حضرت امام حسین (ع) در خلافت یزید بن معاویه (۶۰-۶۴) و دیگری در سنه ۱۰۸ در خلافت هشام بن عبدالملک گفته شده است، و علی العجاله شاید بتوان این دو فقره را قدیمترین نمونه شعر فارسی بعد از اسلام محسوب نمود هر چند در اولی آنها چنانکه خواهیم گفت اگر چه خود شعر فارسی است ولی شاعر عرب است و دومی آنها شعر ادبی بمعنی مصطلح نیست بلکه شعر عامیانه و با اصطلاح حالیه «تصنیف»^۱ است، اینست با کمال اختصار خلاصه آنچه ما از کتب مصنفین عرب التقاط کرده ایم.

اما فقره اولی - ابن قتیبه در کتاب طبقات الشعراء (طبع ایبدن ص ۲۱۰) و طبری در تاریخ کبیر خود (سلسله ۲ ص ۱۹۲-۱۹۳) و از همه مفصل تر ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی (ج ۱۷ ص ۵۶ بعد) ذکر کرده اند و قتیقه عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد معروف در خلافت یزید بن معاویه بحکومت سیستان منصوب گردید یزید بن مفرغ شاعر

1- Ghansons Populaires

نیز خواست در مصاحبت او بیستان رود ، در وقت مشایعت ابن زیاد اورانها نزد خود طلبیده گفت من خوش ندارم که تو همراه عباد به سیستان روی .

گفت: از چه روی ایها الامیر .

گفت: تو مردی شاعری و برادر من بحکومت میرود و بحرب و خراج مشغول خواهد شد و بسا باشد که بتو چنانکه دلخواه تست نپردازد و ترسم تو او را معذور نداری و ماو خانواده ما را جامه ننگ و فضیحت پوشانی .

ابن مفرغ گفت: حاشا من نچنانم که امیر درباره من گمان میکند و نیکوئیهای برادرت در حق من بسیار است و من آنها را هرگز فراموش نکنم .

ابن زیاد گفت: نه، مگر آنکه تعهد نمائی که اگر از جانب برادر من درباره تو اندکی کوتاهی بعمل آید تو بر او شتاب نیاوری و پیش از وقت بمن بنویسی .

ابن مفرغ گفت: آری چنان کنم .

ابن زیاد گفت: پس بفیروزی برو .

ابن مفرغ در مصاحبت عباد برفت و همانگونه که ابن زیاد پیش بینی کرده بود بعد از ورود بیستان، عباد بچنگ و خراج مشغول شده باین مفرغ نپرداخت .

ابن مفرغ اندک اندک ملول گردید و در قفای عباد شروع بید گوئی نمود و او را هجو گفتن آغاز نهاد و چنانکه متعهد شده بود باین زیاد نوشت، گویند عباد را ریشی سخت انبوه بوده است مانند جوالی ،

روزی ابن مفرغ در رکاب عباد میرفت، باد در ریش عباد افتاد و آنرا بهرسو حرکت میداد ، ابن مفرغ خندید و بمردی که در پهلوئی او میرفت گفت: الالیت اللحی کانت حشیشا فنعلفها خیول المسلمینا یعنی کاش ریشها علف بودند تا آنها را با سبهای مسلمانان میخورانیدیم، آن مرد برای خود شیرینی آنرا بعباد نقل کرد، عباد سخت خشمناک شد ولی بروی ابن مفرغ نیاورد .

روزی دیگر عباد اسب دوانی نمود و است عباد پیش افتاد، ابن مفرغ گفت: سبق عباد وصلت لحیته* یعنی عباد پیش افتاد و ریش او عقب ماند، بالاخره عباد از دشنامها و هجوهای ابن مفرغ که درباره او و پدر او و خانواده او همه جا میگفت متأثر شده باوی بنای کج رفتاری گذارد و کسان را برانگیخت تا از او ادعای طلب نمودند و چون از ادای او عاجز بود او را بزندان افکند، غلام و کنیزك او را که سخت دلبستگی بدانها داشت بیع اجباری بفروخت و بفرماداد ، سپس اسب و سلاح و اثاث البیت او را نیز بفروخت و او را همچنان در حبس میداشت تا آنکه بتفصیلی که در اغانی مسطور است بالاخره ابن مفرغ از حبس رهائی یافته ببصره گریخت و از آنجا بشام و از شهری بشهری همی گریخت .

هجو آل زیاد و طعن در نسب زیاد و بدکاری مادر او سمیه و استلحاق معاویه او را بابوسفیان و امثال این قضیحتها را در آفاق منتشر مینمود و این اشعار بغایت مشهور و در اغلب کتب مسطور است هر که خواهد بمظان آن رجوع نماید .

ابن زیاد بعد از کاوش بسیار آخر الامر او را بدست آورد و در بصره

بزندان افکند و یزید نوشت و در کشتن او رخصت طلبید.
 یزید باو نوشت که هر گونه عقوبتی خواهی او را بنما، ولی زنهار
 او را مکش، چه او را اقوام و عشایر بسیارند و همه در لشکر منند و اگر
 تو او را بکشی ایشان جز بکشتن تو راضی نخواهند شد. چون جواب
 نامه بعبدالله بن زیاد رسید فرمان داد تا بن مفرغ را نبیذ شیرین باشم
 آمیخته بنوشانیدند، او را طبیعت روان شد و گربه‌ای و خوکی و سگی
 با او در یک بند بستند و او را با این حال در کوچه‌های بصره گردانیدند و
 کودکان در قفای او فریاد میزدند بفارسی می‌گفتند این چیست^۱ او نیز
 بفارسی می‌گفت:

آبست نبیذ است^۲

عصارات زبیبست^۳

سمیقر و سبید است^۴

۱- بواسطه اهمیت مسئله ما عین نسخه بدل‌های کتب منقول عنها را در اینجا
 بدست می‌دهیم و حروف تهجی لاتینی هر کدام، اشاره بنسخه معینی از
 طبری و ابن قتیبه است و برای تعیین آنها باید رجوع باصل مقدمه ناشر
 نمود. طبری در متن مثل اینجا، در نسخه C₀ شیت C شست.

۲- طبری: آبست و نبیذ است. ابن قتیبه در متن مثل اینجا، در نسخه VS
 اینست نبیذ است.

۳- طبری: و عصارات زبیب است.

۴- متن اغانی: سیمت روی شبید است. البیان والتبیین للجاحظ طبع مصر
 ج ۱ ص ۶۱: سمیبت روسبید است. طبری در متن: و سمیبه روسبیت است
 در نسخه C₀ و سمیه روسبیت است C و سمنه روسبیت است. ابن قتیبه متن: سمیه

و سمیه نام مادر زیاد است که در جاهلیت از فواحش بوده ،
 بالاخره ابن مفرغ از شدت اجابت طبیعت سست شده بیفتاد، ابن زیاد
 ترسید که بمیرد، بفرمود تا او را شست و شو نمودند، سپس او را باز
 به سیستان نزد برادرش عباد فرستاد و او ویرا همچنان در زندان و شکنجه
 های سخت همیداشت تا آنکه سران قبایل یمن در شام بجوش آمدند
 و پیش یزید رفتند و رهائی او را بالتماس و تهدید از او درخواستند، یزید
 شفاعت ایشان پذیرفت و کس فرستاد بسیستان تا او را از زندان بیرون
 کشید و از قلمرو عباد و برادرش بیرون برده در موصل منزل داد و تفصیل
 این وقایع بغایت دراز و سخت دلکش است هر که خواهد بکتاب مذکور
 رجوع نماید.

و چنانکه دیده میشود این واقعه در خلافت یزید بن معاویه واقع
 شده و خلافت یزید از سال ۶۴۶ هجری بوده است بنابراین ، این
 ابیات عجالة قدیمترین نمونه ایست از شعر فارسی بعد از اسلام و اگر چه
 بدبختانه شاعر خود ایرانی نیست و عرب است ولی چون خود شعر
 بزبان فارسی است میتوان از نژاد و ملیت شاعر قطع نظر نمود و گویا
 ابن مفرغ بواسطه طول اقامت در بصره و خراسان و نشو و نما در بلاد

→ روسفیدست در نسخ CVS سمیه روسفیدست، خزانه الادب الامام -
 عبدالقادر بن عمر البغدادی طبع بولاق ج ۲ ص ۶۱: سمیه روسبیت،
 و ظاهراً نسخ «روسبید است» بانسخ: «روسبیت» اختلافی در معنی
 ندارند چه زن فاحشه را از روی طعن و طنز «روسبید» می‌گفته‌اند که
 بتدریج «روسبی» شده است (رجوع بفرهنگ ناصری).

ایران زبان فارسی را خوب آموخته بوده است.

اما فقره دوم - طبری در تاریخ کبیر خود در حوادث سال ۱۰۸ هجری گوید که در این سال ابو منذر اسد بن عبدالله القسری بختلان لشکر کشید و با خاقان ترک جنگ کرد، خاقان او را شکست داد و مفتضح ساخت، اسد بن عبدالله با حال پریشان از ختلان ببلخ گریخت، اهل خراسان درباره وی ابیات ذیل را گفتند و کودکان در کوچه ها همی خواندند.

در حوادث سال ۱۱۹ با طبری ثانیاً این واقعه با وقایع متأخره از آنرا با تفصیل تمامتر ذکر میکند عین عبارت او تا آنجا که محل شاهد ماست قطع نظر از تفصیل جزئیات جنگ از اینقرار است:

(طبری طبع لیدن سلسله ۲ صفحه ۲-۱۴۹۱): «ثم دخلت سنة ثمان ومائة .. و فيها غزا اسد بن عبدالله الختل فذكر عن علي بن محمد ان خاقان اتى اسداً وقد انصرف الى القواديان وقطع النهر ولم يكن بينهم قتال في تلك الغزاة وذكر عن ابي عبيدة انه قال بل هزموا اسداً وفضحوه فتغنى عليه الصبيان^۱

از^۲ ختلان^۳ آمدی^۴

- ۱- ما عین نسخه بدلهای طبری چاپ لیدن با ترجمه حواشی آنرا عیناً بدون تغییر و تبدیل در اینجا بدست می دهیم.
- ۲- همه نسخ: آن.
- ۳- MB حملان (بدون نقطه).
- ۴- MB و O اینجا و در مصراع بعد: آمدی.

برو تباه^۱ آمدی^۲»

(ایضاً ص ۱۴۹۴) - «وقال بعضهم رجع اسد فی سنة ۱۰۸ مفلولا

من الختل فقال اهل خراسان:

از^۳ ختلان آمدی^۴

برو تباه^۵ آمدی^۶

بیدل فراز آمدی^۷»

(ایضاً ص ۱۶۰۲) - «ثم دخلت سنة تسع عشرة ومائة ... قال وسار اسد بالناس حتى نزل مع الثقل وصبحوا اسداً من الغد وذلك يوم الفطر فكادوا يمنعونهم من الصلاة ثم انصرفوا و مضى اسد الى بلخ فعسكر في مرجها حتى اتى الشتاء ثم تفرق الناس في الدور ودخل المدينة فقی هذه الغزاة قيل له بالفارسية:

از^۸ ختلان آمدیه^۹

- ۱- همه نسخ: تروپناه.
- ۲- همه نسخ: ان.
- ۳- MB مدیه O آمدیه.
- ۴- B اینجا و قبل ازین، تروپناه، MB بدون نقطه O برو تپناه.
- ۵- MB و O آمدیه، مصرع بعد فقط در BM و O دارد که اینطور دارند:
- بیدل ترار آمدیه.
- ۶- همه نسخ: آن.
- ۷- B آمدیه، M و O آمده - چون حالا دیگر بنظر می آید که در همه مواضع آتیه «آمدیه» فقط صواب باشد لهذا هو تسما فرض میکنند که این هیئت آمدیه [بجای آمدی] زبان بلخی باشد چنانکه در زبان کردی هم گاهی همین هیئت دیده میشود.

برو تباہ^۱ آمدیه^۲

آبار^۳ باز آمدیه^۴

خشک نزار^۵ آمدیه

و این ابیات اگرچه آنها را شاید از قبیل شعر ادبی بمعنی متعارفی مصطلح نتوان محسوب نمود بلکه ظاهراً از قبیل شعار عامیانه است که اکنون «تصنیف» گویند ولی در هر صورت نمونه بسیار دلکش غریبی است ازین جنس شعر در هزار و دویست سال پیش ازین در خراسان. و وزن این اشعار را اگر چه میتوان از بعضی مزاحفات بحر رجز (مطوی مخبون) بر وزن مستعلن مفتعلن و مفاعلن مفتعلن و مفتعلن مفاعلن استخراج نمود ولی قریب یقین است که این توافق وزن از قبیل تصادف و اتفاق است چنانکه بعضی از اشعار انگلیسی یا فرانسوی را هم مثلاً میشود بطور تصادف

۱- B ترویه، O برویه، BM همینطور ولی بدون نقطه.

۲- B آمدیه، MB و O آمده.

۳- B آبار، BM و O امان، کلمه «باز» را هوشما از پیش خود قیاساً افزوده است و وی آبار لغتی در کلمه آواره می‌پندارد (رجوع بفرهنگ قولرس).

۴- B آمدیه، BM و O آمدیه.

۵- کذاها در BM و O، B بدون نقطه و از اینجا بطور وضوح معلوم میشود که کلمه «فراز» در ص ۱۴۹۴ که بجای کلمه «ترار» چاپ شده خطاست و همچنین کلمه «بیدل» که بجای «ابدل» مسطور در نسخ (BM و O) چاپ شده بکلی سهو است، هوشما فرض میکند این کلمه باید ابدال خوانده شود که تفسیر عربی کلمه خشک بوده در متن شعر.

بریکی از بحور عرب حمل نمود واضح است که در آن تاریخ یعنی در سنه ۱۰۸ هجری عروض عرب در ایران چنانکه سابق گفتیم هنوز متداول نشده بوده چه خلیل بن احمد، واضع عروض، خود در سنه ۱۰۰ متولد شده است، وانگهی قافیه نداشتن این اشعار بطرز عروض عرب خود قرینه واضحی است که گوینده آنها اصلاً نظری بطرز و اصول اشعار عرب نداشته است چه «آمدیه» بنابر مصطلح فارسیان ردیف است نه قافیه و اگر بنابر اصطلاح عروض عرب «آمدیه» را قافیه بگیریم لازم می‌آید که قافیه چهار مرتبه مکرر شده باشد و آن محال است چه تکرار قافیه را که در عرب ایطاء گویند و از عیوب فاحش قوافی می‌شمارند وقتی است که دو مرتبه مکرر شده باشد ولی تکرار قافیه چهار مرتبه پشت سرهم دیگر از عیوب نیست بلکه بکلی محال است.^۱

۱- مجله کاوه جلد چهارم شماره ۳۵ صفحه ۲-۵ و بیست مقاله قزوینی جلد اول چاپ دوم صفحه ۳۴-۴۵